

مفهوم آیرونی

با ارجاع مدام به سقراط

سورن کیوگور

ترجمه صالح نجفی



The Concept of Irony

Søren Kierkegaard

مفهوم آیرونی

با ارجاع مداوم به سقراط

سورن کی‌رکگور

ترجمه: صالح نجفی

ویرایش: محسن لکی

حروف چینی، نمونه‌حرفی، صفحه‌رایی: بخش تولید نشر مرکز

طرح جلد: سمید زاشکانی

چاپ اول ۱۳۹۵، شماره‌ی نشر، ۱۱/۲۰، نسخ، چاپ صبا

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۲۸۰-۵

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هلال، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوحی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و بخش بدون دریافت مجوز کتبی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: کی‌رکگور، سورن، ۱۸۱۳-۱۸۵۵ م. Kierkegaard, Søren

عنوان و نام پدیدآور: مفهوم آیرونی با ارجاع مداوم به سقراط / سورن کی‌رکگور؛ [ویراستاران هوارد وینستد و ادنا هاتلستد]
هونگ؛ [ترجمه‌ی صالح نجفی]

مشخصات ظاهری: هشت، ۳۶۰ ص.

یادداشت: عنوان اصلی: Om begrebet ironi, c1989. متن اصلی کتاب به زبان دانمارکی بوده و کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان
The Concept of Irony with Continual Reference to Socrates; together with Notes of Schelling's Berlin Lectures

موضوع: سقراط، ۳۶۹-۳۹۹ ق.م. Socrates؛ آیرونی (کنایه)

شناسه‌ی افزوده: هونگ، هوارد وینستد، ۱۹۱۲-۲۰۱۰ م. ویراستار Hong, Howard V. (Howard Vincent)

هونگ، ادنا هاتلستد، ۱۹۱۳-۲۰۰۷ م. ویراستار Hong, Edna H. (Edna Hatlestad)

نجفی، صالح، ۱۳۵۴- مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ف ۷ / B ۴۳۷۳

رده‌بندی دیویی: ۱۹۰

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۷۳۳۱۳۳

فهرست

۱	مقدمه مترجم
۱۳	تازه‌ها

بخش یکم

موقعیت‌یافته اط از منظر آبرونی

۱۷	مقدمه
۲۱	دیدگاه در مقام امکان
۲۳	کسنوفون
۳۶	افلاطون
۳۷	ملاحظات مقدماتی
۵۱	در نخستین مکالمات افلاطونی انتزاع به آبرونی می‌انجامد
۶۴	پروتاگوراس
۷۴	فایدون
۹۳	آبولوژی
	وجه اسطوره‌ای در نخستین مکالمات افلاطونی به‌مثابه نشانی از نظر ورزیدنی
۱۰۶	پربارتر
۱۲۰	جمهوری، کتاب اول
۱۲۹	بازنگری به قصد توجیه
۱۳۶	کسنوفون و افلاطون
۱۳۸	آریستوفانس

هشت مفهوم آبرونی

۱۶۳	کسنوفون، افلاطون، آریستوفانس
۱۶۷	فعالیت یافتن دیدگاه
۱۶۷	دایمون سقراط
۱۷۶	محکومیت سقراط
۲۰۹	دیدگاه در مرتبه ضرورت
۲۳۱	پیوست، دیدگاه هگل راجع به سقراط
۲۳۷	سقراط به چه معنی بنیانگذار وجدان اخلاقی است؟

بخش دوم

مفهوم آبرونی

۲۵۱	مقدمه
۲۵۶	محظرات برای جهت‌یابی
۲۷۱	اعتبار چهار بخش آبرونی، آبرونی سقراط
۲۸۷	آبرونی پس از سقراط
۳۰۵	فریدریش شلگل
۳۲۲	لودویگ تیک
۳۳۰	کارل زولگر
۳۴۷	آبرونی به منزله عنصری مهارشده: حقیقت آبرونی
۳۵۵	نمایه

مقدمه مترجم

مفهوم آبرونی رساله پایان‌نامه کیرکگور است، رساله‌ای در باب آبرونی و به‌ویژه آبرونی سقراطی. «آبرونی» وحوش سال ۱۵۰۰ میلادی وارد زبان انگلیسی شد، از اصل لاتینی *ironia* که خود ریشه در *eironeia* یونانی داشت. *eironeia* در یونانی از واژه *ieron* به معنای «سپاس» و «متظاهر» و «ریاکار» گرفته شده است؛ *eironeia* در مورد کسی به کار می‌رود که با اهداف یا قصد و نیت خویش را پنهان می‌کند، خود را به ندانستن می‌زند و به «تجاهل» می‌کند. به طور مشخص، *eironeia* به شگرد «نادانی ساختگی» سقراط اطلاق می‌شود. از دهه ۱۶۴۰ میلادی، *irony* کاربردی مجازی نیز یافت، دال بر وضعیت، تضاد آمد عادت و اوضاع و احوال تناقض‌آمیز.

داوران حاضر در جلسه دفاع سورن کیرکگور تأیید کردند که رساله «مفهوم آبرونی» نوشته‌ای درخور توجه و سرشار از هوشمندی است. با سبک نگارش سورن آنان را نگران می‌کرد: گروهی بر آن بودند که نشر او با ضربه به دام‌های شخصی پیش می‌رود که سلاله‌سلانه می‌خرامد و می‌چمد؛ گروهی رساله را پر از لفاظی و اطناب مخل و در مجموع آن را غیرعادی و نامتعارف یافتند. کیرکگور از پادشاه دانمارک درخواست کرد که اجازه دهد رساله‌اش را برخلاف رسم رایج نه به زبان لاتینی که به دانمارکی بنویسد، چرا که احساس می‌کرد زبان دانمارکی با موضوع رساله‌اش تناسب بیشتری دارد. با این حال، سمینارش به زبان لاتینی برگزار شد.

مفهوم آبرونی زمانی که انتشار یافت توجه چندانی بر نینگیخت و چندان نقد و بررسی در موردش نوشته نشد. منتقد گمنامی آن را به عرش اعلا رساند اما مایرآرون گلدشمیت، ناشر و روزنامه‌نگار و رمان‌نویس دانمارکی (۱۸۸۷-۱۸۱۹)، بر آن منتقد گمنام خرده گرفت که به جای بررسی محتوا و مضمون رساله به ستایش از سبک آن پرداخته است. کیرکگور می‌دانست که سبک رساله مایه در دسر بسیاری از خوانندگان خواهد شد.

کیرکگور در یکی از یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد:

و اگر خواننده در این رساله، به‌ویژه در بخش نخست آن، به مطلبی برخورد که آن را مغایر با رسم رایج در نوشته‌های محققانه یافت، باید شادی و سرخوشی را به شما، چرا که من در این کار، گاهی برای سبک‌کردن بار نوشته‌ام، آواز سردارم.

بدین قریه، روایت خلاف‌آمد و غیرمتعارف کیرکگور به مضمون و سبک نگارش در همان نخستین سال‌های نوشتن‌اش آغاز شد. دل‌بستگی او به سقراط (افلاطون) و در سرتاسر نوشته‌هایش برقرار ماند، خصوصاً به این اندرز سقراطی که «خود را بشناس» و به نظریه تذکار افلاطون (دانستن همان به یاد آوردن است). در سال‌های پس از انتشار رساله، کیرکگور این نوشته جوانی‌اش را ارزیابی کرد و با ته‌مایه‌ای از نومیدی و دلسردی، به نگاه غیرانتقادی‌اش در کاربرد آرای هگل اشاره کرد.

چون تحت تأثیر هگل و همه چیزهای مدرن به م. و ب. یغ لازم را برای درک درست عظمت نداشتیم، در یک جای رساله مقارنم را از کنه دادم و نوشتم که یکی از نقاط ضعف سقراط این بود که کل (the whole) را نادیده می‌گرفت و فقط افراد را، آن هم از حیث تعداد، در مد نظر داشت. چه این احق و مغل‌زده بودم! دقیقاً همین نکته است که با قوت تمام نشان می‌دهد سقراط چه آموزگار بزرگی در زمینه حیات اخلاقی بود.

مفهوم آبرونی از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست درباره آبرونی سقراط به روایت افلاطون، کسنوفون، و آریستوفانس است، به انضمام فصلی پایانی در باب هگل. کیرکگور هم‌نوا با قاطبه منتقدان اظهار می‌دارد که سقراط کسنوفون هیچ جاذبه‌ای ندارد و، از آن مهم‌تر، مردی است که اصلاً کاری نکرده که درخور

اعدام کردن باشد: آدمی سر به راه و بی‌بو و خاصیت که هیچ تهدیدی برای نظم مستقر و حافظان وضع موجود در زمانه خویش پدید نمی‌آورد.

کیرکگور گوشزد می‌کند که کسنوفون در ثبت خاطراتش از سقراط «هدفی» را دنبال می‌کرد. طرفه این‌که، خود این قضیه، یعنی «هدف» داشتن، از نظر کیرکگور، نوعی عیب یا حشوی دل‌آزار بود: کسنوفون می‌خواست ثابت کند آتنی‌ها با محکوم کردن سقراط به مرگ، مرتکب ظلم و جور و فضاحت‌بار شدند. اما کسنوفون به‌ترتیبی از سقراط دفاع می‌کند که او را نه تنها بی‌گناه بلکه در مجموع «بی‌خطر» جلوه می‌دهد، چندان که خواننده خاطرات سقراطی کسنوفون از خود می‌پرسد کدام شیطان بدطبعیتی آتنیان را آن‌چنان جادو کرد که خیال کردند سقراط چیزی بیش از یک شخصیتی مضحک و وراج و البته خوش‌مشرب و خوش‌خلق است، آدمی که حال و اهل اعتدال، نه خوب و نه بد که آزارش به مورچه هم نمی‌رسد و از روی سخن بیت از کل عالم فقط یک خواسته دارد: گوش سپردن به پرت‌ویلاهای بی‌معاد که یک ریز سرهم می‌کند.

بعد از آن، کیرکگور سراغ سقراط افلاطونی می‌رود، سقراطی که در رساله‌های مهمانی، پروتاگوراس، فایدرا، ایوژنی و جیورجی به صحنه می‌آید. چنان‌که مشهور است، بنا به روایت افلاطون در رساله «ایوژنی»، سقراط در یکی از مهم‌ترین بخش‌های این رساله از دوست روزگار جوانی‌اش خایرفون، نقل می‌کند که

یک‌بار که به دلقوی رفته بود [...] از آنان «موی پرسید: «کسی دانای‌تر از سقراط هست؟» از پرستشگاه پاسخ آمد که هیچ‌کس دانای‌تر از سقراط نیست. [...] همین‌که این خبر به گوشم رسید به خود گفتم: «... من خردمندی‌دانم که از دانایی کمترین بهره‌ای ندارم. پس منظور خدا باید چیزی دیگر باشد. زیرا خدا دروغ نمی‌گوید...».

سقراط پس از رازنی با بسیاری از حکیمان و دانایان نامی، منظور «خرد» را چنین تعبیر می‌کند: «کسانی که بیش از همه به دانایی شهره بودند به‌نظر من زبون‌تر از همه آمدند و مردمانی که شهری به دانایی نداشتند خردمندتر از آنان بودند». و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که خدای دلقوی می‌خواست بگوید: «دانای‌ترین شما آدمیان، کسی است که چون سقراط بداند که هیچ نمی‌داند». به‌نظر کیرکگور، هگل آبرونی مستتر در این گفته را نمی‌بیند و ظاهر حرف سقراط را به‌جای معنای حقیقی آن

می‌گیرد. در مقابل، کیرکگور ضمن این‌که روی آبرونی سقراط انگشت می‌گذارد و معتقد است وجود سقراط مالا مال از آبرونی است. اما به نظر کیرکگور، افلاطون هم همواره از آبرونی سقراط آگاه نیست و از این رو گاهی حرف‌های او را زیاده جدی می‌گیرد. کین توزی افکار عمومی در قبال آبرونی سقراط نشان می‌دهد که آنتیان چگونه توانستند او را محکوم به مرگ کنند.

به عقیده کیرکگور، شاگرد تیزهوش مکتب افلاطون متوجه حضور دو نوع آبرونی در نوشته‌های او می‌شود. آبرونی اول نیروی پنبه و شتابنده‌ای است که در درون پژوهش‌های او جریان دارد؛ و آبرونی دوم سروری را به ناحق به خود نسبت می‌دهد. البته اگر بتواند. در نتیجه، از آن‌جا که در اپولوژی آبرونی حضور دارد، نمی‌تواند بدون تأمل انکارش کرد زیرا این آبرونی افلاطونی نیست و هیچ بعید نیست که آبرونی سقراط چیزی به غیر از آبرونی افلاطون باشد. از این منظر، این پرسش دشوارتر می‌آید که سقراط چگونه توانست افلاطون را تا بدان درجه سردرگم سازد. آنچه در سقراط به لسان آبرونی گفته است جدی بگیرد.

برای کیرکگور، مسأله رانی پیچیده‌تر می‌شود که به‌یاد آوریم افلاطون در کل آبرونی را بسیار خوب می‌نماید. حقیقتی که از واپسین نوشته‌هایش نیز پیداست. کیرکگور برای این مسأله دو سناریو می‌آورد: یکم، شاید افلاطون همیشه در فهم کامل منظور سقراط به مشکل برمی‌خورده؛ دوم (جواب اصلی کیرکگور)، در نوشته‌های افلاطون نباید به دنبال بازنمایی معانی و حاشایش طابق النعل بالنعل سقراط بگردیم.

شاید تعجب کنید که از نظر کیرکگور، تصویر که آریستوفانس در کمدی ابرها^۱ از سقراط به‌دست می‌دهد نه تنها روشنگر و راهگشا بلکه از بسیاری جهات صحیح و مطابق با واقع است. غالباً می‌گویند این نمایشنامه انصاف سقراط را مغرضانه در مظان اتهام می‌گذارد و حتی گروهی بر آن‌اند که به روی صحنه رفتن آن تأثیری چنان منفی در افکار عمومی به‌جا نهاد که شهروندان آتن را مهبای رأی‌دادن به حکم اعدام سقراط ساخت. و با این‌همه کیرکگور کار آریستوفانس را

۱. بنگرید به ابرها (از مجموعه کمدی‌های آریستوفان)، ترجمه رضا شیرمرز، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۷. در متن ترجمه، هر جا که کیرکگور از نمایشنامه آریستوفانس نقل قول می‌کند، کوشیده‌ام ترجمه مطابق با ترجمه انگلیسی باشد. اما در همه حال، ترجمه خوب رضا شیرمرز را هم در نظر داشتیم.

می‌ستاید. به‌زعم او سقراطی که آریستوفانس به‌روی صحنه تئاتر برد سقراط واقعی بود: سقراط بالفعل. در کم‌دی کم‌نظیر آریستوفانس ویژگی‌های گوناگونی به سقراط نسبت داده می‌شود که یا تاریخ تصدیق‌شان می‌کند یا دست‌کم در مجموع به آنچه از منابع دیگر درباره سقراط می‌دانیم شباهت دارند.

کیرکگور اشاره می‌کند به عادات خلاف عرف سقراط: سقراط عادت داشت هنگامی که در بحر تفکر یا مراقبه (meditation) مستغرق می‌شود مدتی سرپا بایستد و جنب، نخورد (انگار که خشکس زده)؛ و همچنین رابطه اسرارآمیزش با خدای شخصی‌اش (دایمون سقراط). همین رفتارهای نامتعارف، به‌اضافه طنز و تجاهل سقراط، بود که بذر طبیعی دست‌انداختن‌های آریستوفانسی شد. از این گذشته، عادات سقراط به یک معنی همانند راه و رسم سوفیست‌ها بود. اگرچه او از بابت تدریس برای ناممیزت، گاهی دیالکتیک‌اش «استدلال ضعیف‌تر را قوی‌تر می‌ساخت» — ابومرکز آریستوفانس همین خصوصیت را برجسته نمود.

کیرکگور در این رساله تریف جامع و مانعی از واژه آبرونی به‌دست نمی‌دهد، ولی رابطه آبرونی را با دیالکتیک به‌خوبی روشن می‌کند. به‌زعم کیرکگور، آبرونی (تجاهل) و دیالکتیک (جدل) در نیروی عظام در مکالمات افلاطون‌اند و البته می‌افزاید که نوع مضاعفی از دیالکتیک در افلاطون هست. و متناظرأ دو نوع آبرونی: یک نوع آبرونی هست که صرفاً محرک مثبتی برای فکر کردن است، هرگاه که کار تفکر به رخوت و خواب‌آلودگی می‌خشد، نوع اول آبرونی به میدان می‌آید و تفکر را جان دوباره می‌بخشد و به حرکت درمی‌آید. و وقتی تفکر هرزه‌گرد می‌گردد گوشمالش می‌دهد. نوع دوم آبرونی، اما، خود به تعبیری محرک بالذات است و خود غایت و مقصودی است که باید در راهش کوشید. در مقابل، دیالکتیکی هست که در تکاپوی مداومش پیوسته مراقب است تا مسانه موثر در دست به گل ننشیند و زمین‌گیر نشود. و همچنین دیالکتیکی هست که از انتزاعی‌ترین ایده‌ها می‌آغازد و می‌خواهد مجالی فراهم آورد تا آن ایده‌ها خود را در تعیین‌هایی انضمامی‌تر عیان سازند. البته کیرکگور می‌کوشد نشان دهد که در کنار این دو عنصر، عنصر سومی هم در نوشته‌های افلاطون یافت می‌شود که در حکم مکملی عمل می‌کند که برای رفع کاستی‌های هر دو نیروی عظیم تجاهل و جدل ضروری است. رکن سوم، خود، از دو عنصر عرفانی و استعاره‌ای تشکیل می‌شود: نوع اول دیالکتیک

متناظر است با نوع اول آیرونی، نوع دوم دیالکتیک متناظر است با نوع دوم آیرونی؛ متناظر با نوع اول دیالکتیک و آیرونی، عنصر عرفانی قرار می‌گیرد و عنصر استعاری در تناظر با نوع دوم دیالکتیک و آیرونی تعین می‌یابد — و البته به نحوی که عنصر عرفانی بالضروره نه با زوج اول پیوند می‌خورد و نه با زوج دوم، بلکه بیشتر به چشمداشتی می‌ماند که یک‌بعدی بودنِ هر دو زوج ایجاد می‌کند یا به عنصر انتقالی، یک‌جور مرز میانی، که عملاً به هیچ‌یک از آن دو تعلق ندارد.

در بخش دوم رساله، کیرکگور یک‌بار دیگر به سراغ آیرونی سقراطی می‌رود. این ر آیرونی را «منفیّت مطلق نامتناهی» تعریف می‌کند: منفیت است، چون فقط نمی‌می‌کند؛ نامتناهی است، چون این یا آن پدیده را نفی نمی‌کند؛ مطلق است، چون آیرونی به نظر چیزی دست به نفی می‌زند که والا تر است اما هنوز وجود خارجی ندارد. بدین اعتبار، آیرونی هیچ‌چیز را تثبیت نمی‌کند چون آنچه قرار است تثبیت شود در ورای آیرونی جای دارد. و آن‌گاه کیرکگور حکم بسیار مهمی در باب نسبت آیرونی و فاعلیت (subjectivity) صادر می‌کند: آیرونی جزو شروط لازم فاعلیت است.

در آیرونی، فاعل یشری (subject) آزادی منفی دارد و از این حیث همواره معلق (suspended) است، چون هیچ‌چیز در کار نیست که او را نگاه دارد یا پابند سازد. اما همین آزادی، همین حال تهی، همین پادروایی، وجود اهل آیرونی (ironist) را لبریز از وجد می‌کند چون او به تعبیر دیگر، فکر امکان‌های بی‌نهایت سر مست می‌شود. ولی، به‌زعم کیرکگور، اگر آیرونی جزو معین‌ها یا شروط لازم فاعلیت باشد، آن‌گاه نخستین بار که فاعلیت در تاریخ جهان ظاهر می‌شود لاجرم آیرونی هم باید به صحنه بیاید. به بیان دیگر، آیرونی نخستین و ستاینده‌ترین تعین فاعلیت است. باری، در این‌جا کیرکگور باز به آن نقطه عطف تاریخی می‌گردد که در آن فاعلیت نخستین بار ظاهر می‌شود: لحظه‌ای که سقراط پای در صحنه تاریخ جهان می‌گذارد. به روایت کیرکگور، کل واقعیت موجود یا فعلیت داده‌شده (given actuality) اعتبارش را بالکل از کف داده و او با واقعیت بالفعل کل جهان واقعی یا جوهری بیگانه شده بود. اما این فقط یک وجه از آیرونی او بود: از سوی دیگر، او با بهره‌گیری از آیرونی کمر به تخریب فرهنگ یونان بست. او در همه حال با سلاح آیرونی به مقابله با آن فرهنگ می‌رفت: «من نادان‌ام و هیچ نمی‌دانم»؛

اما پیوسته درصدد بود تا از دیگران کسب اطلاعات کند؛ و با این همه می گذاشت تا وضع موجود همچنان وجود داشته باشد تا سرانجام همچون کشتی توفان زده ای زیر آب برود و غرق شود. سقراط تا واپسین نفس از این تاکتیک بهره جست، حتی زمانی که کارش به محکمه کشید. اما همین اشتیاق و شور سرانجام تمام نیرویش را تحلیل برد و در آخر آبرونی از پایش درآورد: سرش به دوار افتاد و همه چیز در نظرش فاقد واقعیت شد.

آبر نی همانا نیروی نفی است زیرا می خواهد با گفتن این که یک چیز چه چیز نیست، یعنی از راه سلب، وضوح ایجاد کند و در واقع ذهن و روح را تصفیه کند. بعضی از متألهان قرون وسطی از همین روش استفاده می کردند. روشی که امروز به نام «الهیات منطقی» یا «سلبی» (apophatic یا negative) می شناسیم: الهیاتی که می گوید خداوند (خیر مطلق) را از راه نفی وصف کند، با گفتن این که خدا چه چیزی نیست. در قرن چهارم میلادی، جان اسکاتس اریگنا معتقد بود «ما نمی دانیم که خدا چیست، خدا خودش هم نمی داند که چیست زیرا او اصلاً چیز نیست. خدا به معنی واقعی کلمه نیست»، وجود ندارد، چرا که او فراسوی وجود است: او متعالی است». الهیات سریعی می گوید تجربه دینی و زبان تکلم درباره خیر قدسی را از راه بینش تصفیه کند نه از راه وصف آن چه خدا هست بل از راه علم به این که خدا چه چیزهایی نیست (apophatic). کیرکگور هم تا اندازه ای همین کار را می کند.

کیرکگور سپس مقولات خودش را به بحث می گذرد، با ارجاء به آرای هگل، یوهان گتلیب فیشته^۱ (۱۷۶۲-۱۸۱۴)، فریدریش فن شلگل (۱۷۷۱-۱۸۲۹)، شاعر

۱. Fichte. فیشته در ۱۷۶۲ در خانوادهٔ برزگر و ده نشینی نهیدست در ساکسونی به دنیا آمد و با کمک و حمایت زمین داری محلی در پنا و لایپتسیگ الهیات و فیلولوژی و فلسفه خواند. در آگوست ۳۰ سالگی با کانت دیدار کرد و شاگرد و مریدش شد. در ۱۷۹۴ به کرسی استادی دریت رسید اما پنج سال بعد به اتهام تدریس الحاد و ترویج کفر و بی خدایی اخراج شد. وطن پرستی پرشور بود و در سال های ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ مجموعه سخن رانی هایی خطاب به ملت آلمان ایراد کرد و نقشی مؤثر در تولد دوبارهٔ پروس پس از شکست هایش در برابر ناپلئون ایفا کرد. در سال ۱۸۱۰ استاد دانشگاه نویناد برلین شد. فیشته معتقد بود دو روش در فلسفه امکان پذیر است: روش جزئی که ایده (تصور) را از چیزها (شیء) استنتاج می کند و روش ایده نالیسم که شیء را از تصور استنتاج می کند. افراد بسته به ساختمان ذهن خویش یکی از این دو روش را برمیگزینند اما به هر روی ایده نالیسم مرجع است زیرا ما نمی توانیم تبیین رضایت بخشی از آگاهی بر حسب وجود ارائه کنیم

و منتقد رمانتیک آلمانی، یوهان لودویگ تیک (۱۷۷۳-۱۸۵۳)، رمان‌نویس رمانتیک آلمانی، و کارل ویلهلم فردیناند زولگر^۱ (۱۸۱۹-۱۷۸۰)، زیباشناس و شاگرد فیشته و شاگرد فریدریش ویلهلم یوزف شلینگ (۱۷۷۵-۱۸۵۴).

هگل در نهایت نظر مساعدی به آبرونی ندارد. وقتی سقراط می‌گوید «من نادان‌ام»، هگل حرف او را می‌پذیرد. به نظر هگل، آبرونی نشانه نوعی عیب است و به همین سبب آن را دون شأن سقراط (افلاطون) می‌داند. پس آن، کیرکگور نظریه فیشته در باب فاعلیست ذهن را نقد می‌کند. و البته کیرکگور خود از آرمان اصالت فاعل دورن ذات (subjectivism) دفاع می‌کند. سلگل عمده شهرت خود را مدیون رمان جنجالی اش لو تسینده^۲ بود، رمانی

— تبیینی که پس از جرمی دل در گروش دارد — ولی اگر آگاهی را یک داده تلقی کنیم می‌توانیم براساس آن تجربه — چه، شیء فی‌نفسه، را توضیح دهیم. بدین‌سان، فیشته ایده شیء فی‌نفسه را کنار نهاد و به جای آنک سرش سر اندیشنده را از کثرات تجربه بیرون بکشد — کوششی که در فلسفه کانت می‌بینیم — بر آشد تا کثرات را از فعالیت آگو [= من محض] استنتاج کند. در زمینه اخلاق، فیشته می‌گوید فعل اخلاقی باید از وجدان فرد سرچشمه بگیرد نه از اطاعت و تمکین در برابر مراجع اقتدار: آدمی باید مطابق دستور خویش از وظیفه عمل کند. بدین قرار، حیات اخلاقی سلسله‌ای از اعمال است که به آزادی و استقلال آگو می‌انجامد. سر اخلاقی محصول کاهلی و ناتوانی ناشی از تن‌پروری ما در برابر همه جوانب و تمام جزئیات اعمال‌مان است. در مورد دولت، فیشته معتقد بود که رسالت آن تضمین این مه بود که شهروندان آزادی خود را به حرمت آزادی دیگران محدود سازند. منتها فیشته می‌گفت دولت را نمی‌توان برای همگان حقوق یکسان در نظر بگیرد؛ مالکیت و انتکای به نفس اقتصادی باید برای همگان تضمین شود. او در زمینه اقتصاد به پاره‌ای آموزه‌های سوسیالیستی تمایل یافت.

۱. Karl Wilhelm Ferdinand Solger زولگر یکی از مهم‌ترین تجربه‌پردازان رمانتیسم و آبرونی محسوب می‌شود. او در ۱۸۱۵ کتابی دوجلدی در باب زیباشناسی منتشر ساخت و در آن وارد بحث با اوگوست ویلهلم سلگل شد. مباحث زیباشناسی او هم در فلسفه هگل و هم در اندیشه‌های هاینریش هاینه مؤثر افتاد. زولگر را پرشورترین مدافع رمانتیک آبرونی می‌دانند. زولگر، آبرونی «کامل‌ترین میوه فهم هنرمندانه است»: «نمایش حاق واقعیت هنری».

۲. Lucinde لو تسینده در ۱۷۹۹ انتشار یافت و به جهت تصویر صریح و بی‌پرده‌ای (که با معیارهای زمان خود) از رابطه نامشروع جنسی به دست می‌داد و بسیاری آن را مربوط به زندگی نامه شخصی مؤلفش می‌دانستند، رسوایی و بدنامی دامنه‌داری برای سلگل به بار آورد. لو تسینده رمانی ناتمام بود، با عنوان فرعی «اعترافات یک بی‌دست‌وپا». از نظر خود سلگل، این رمان کوششی بود برای رسیدن به قسمی «هاویه» یا «آشوب شکل‌یافته هنری»، کتابی که می‌خواست در عین «آشوب‌گونگی» و «بی‌نظمی»، «منظم» و «بسامان» باشد. «نظام‌مند» باشد. لو تسینده در قالب یک رمان، «نزاعی» رمانتیک را عرضه می‌کند، «نزاعی» میان امکان‌های رقیب و متعارض رمان‌نویسی: بدین معنی که خواننده در

که کیرکگور آن را انجیل نهضت ادبی «آلمان جوان» می خواند.

رمان لو تسینده از دید بسیاری از خوانندگان قرن نوزدهم غیر اخلاقی و مغایر با شئونات بود. با این حال، شلگل مصرانه با قیدوبندهای دست و پاگیر اخلاقی جامعه عصر خویش می جنگید و در این پیکار، بی تردید، آبرونی جنگ افزاری مؤثر بود. کیرکگور هم کارآمدی سلاح آبرونی را تصدیق می کند و هم غیر اخلاقی بودن کتاب شلگل را. و در مقایسه شلگل و لودویک تیک می گوید، در حالی که اولی معلم آسی می کند دومی در بی قیدی و بی خیالی شاعرانه افراط می کند: تیک، به اعتقاد کیرکگور، واقعیت بالفعل را با صداقت و صمیمیت شلگل نفی نمی کند اما آرمان، نوآمیز و ناتوان او که همچون ابری در آسمان شناور است یا چون سایه ابر بر روی زمین بی درخشان می دهد که او راه را گم کرده است.

درباره کارل رلگ، کیرکگور می اندیشد که او جنبه منفی ساز آبرونی را عیان ساخته، با کمال مسخ و افسون نظرورزی های مثبت اندیشانه هگل شده است.

متن رمان با گستره ای از پیرنگ های متنوع (۱۰۰۰۰) ممکن مواجه می شود. به قول مترجم انگلیسی رمان، پتر فیرچو، «لو تسینده کتابی است غیر معمولی و در عصر کتاب های غیر معمول و رخدادهای غیر معمول نوشته شده است. در ۱۷۹۹، سال انتشار رسیده، ایالات فرانسه نخستین گام های ستیزه جویانه اش را به سوی یک امپراتوری جدید برمی داشت، و نهضت نوپای ادبی و فلسفی که هنوز نامی نداشت نیز مهای صف آرای بر ضد داعیه داران معم قدیم می شد. برای ناپلئون، این پیکار سپاهیان فرانسه آزاد (liberal) بر ضد نیروهای دست و پاگیر دنیای محافظه سابق بود؛ و برای رمانتیک ها، این پیکاری بود بر ضد تصور عقلانی و نوکلاسیکی از هر زندگی و هیافتی که نمایندگانش نویسندگان و فیلسوفان فرانسوی قرن هفدهم بودند». در این برداشتم رمانتیک ها، لو تسینده به کارزاری کوچک می ماند، اما نویسنده آن یکی از مشهورترین، درخشان ترین و جسورترین استراتژیست های کل نهضت رمانتیک بود.

۱. Junges Deutschland عنوان گروهی از نویسندگان آلمانی بود که در فاصله ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰ فعالیت ادبی و روشنفکری می کردند. به لحاظ فکری و سیاسی، اعضای گروه عمدتاً با روحیه مبارزه می کردند: با دانش ستیزی و تاریک اندیشی مذهبی؛ و با خودکامگی و حکومت سبداپی و در مقابل، خود را پابند به اصول سوسیالیسم، دموکراسی و مذهب اصالت عقل فلسفی می دانستند. از جمله مدافع جدایی دین و حکومت، رهایی یهودیان و ارتقای منزلت اجتماعی و سیاسی زنان بودند. از مشهورترین نویسندگان این نهضت ادبی می توان هاینریش هاینه و گیورگ بوشنر اشاره کرد. نویسندگان جنبش «آلمان جوان» علیه درون نگری و خودجدایی های رمانتیکسم در پهنه ادبیات ملی قلم می زدند، گرایش هایی که به زعم ایشان به جدایی تام و تمام ادبیات از واقعیت های زندگی منجر شده بود. نهضت رمانتیکسم را غیر سیاسی و فاقد روحیه مبارزه و فعالیت اجتماعی می دانستند که از دید ایشان برای نسل نوپای روشنفکران تحول خواه آلمان ضرورت داشت.

کیرکگور زولگر را از قربانیان نظام ایجابی فلسفه هگل می‌داند — هگلی که از دید کیرکگور می‌خواست همه چیز را در نظام فلسفه خود بگنجاند و از این جهت نظامش بر مدار ایجاب و اثبات می‌گردید که می‌کوشید همه چیز را نام‌گذاری و طبقه‌بندی کند و به همین سبب بود که هگل حرمتی برای آبرونی قائل نبود. به زعم کیرکگور، آبرونی زولگر از آن رو نتوانست تحقق کامل پذیرد که شاکله هگلی جایی برای آبرونی نمی‌گذاشت.

کیرکگور معتقد بود آبرونی برای فلسفه نظری از حیث نسبت نظری با واقعیت واجد اهمیت است: در عصری که همگان از اهمیت شک برای علم و دشواری سخن می‌گویند باید گفت، آبرونی همان نسبتی را با زندگی شخصی دارد که شک با علم: «همان‌طور که دانشمندان معتقدند بدون شک هیچ علم حقیقی میسر نشود، من تران گفت بدون آبرونی هیچ نوع زندگی حقیقتاً انسانی امکان نمی‌پذیرد».

کیرکگور سپس تابه‌گی رساله را با یادداشتی درباره فاعلیت درون‌ذاتی آغاز می‌کند، مبحثی که بعداً با تفصیل بیشتر در تعلیقه غیر علمی نهایی بدان خواهد پرداخت — مضمونی که شاید بتوان گفت برجسته‌ترین وجه حیات او گردید. به گمان او، اگر نسل او اصلاً رسالتی به عهده داشت، این رسالت چیزی نبود جز کوشش برای ترجمه دستاوردهای دانش علمی به حیات شخصی و تلاش برای از آن خود ساختن آن‌ها.

و در آخر، اشارتی گذرا هم به جایگاه شوخ طبعی (humor) می‌کند. در تعلیقه غیر علمی نهایی به شوخ طبعی نیز می‌پردازد. به نظر کیرکگور، برای بررسی پرسش «اعتبار ابدی» آبرونی و احیاناً پاسخ گفتن به آن، یک راه بی‌سردرگاری نیست: ورود به قلمرو شوخ طبعی.

در مقایسه این دو مقوله، کیرکگور شوخ طبعی را واجد شکایتی به مراتب عمیق‌تر می‌داند زیرا در شوخ طبعی، کانون توجه بر گناه آلودگی است و نه بر تنهایی. شکاکیت شوخ طبعی با شکاکیت آبرونی همان نسبتی را دارد که نادانی با تریبینه منسوب به ترولیان:

«ایمان می‌آورم چون که محال است» [credo quia absurdum]

بدین اعتبار، شکاکیت مرتبط با شوخ طبعی در ضمن وجه ایجابی ژرف‌تری

دارد چرا که با مقولات ایده خدا - انسان‌انگاری کار می‌کند و نه با مقولات بشری و «وقتی آرام می‌گیرد که انسان را خدا - انسان (انسان‌خدایی) سازد نه این که انسان را انسان سازد».

جمله منتسب به تر تولیان مبنای تأکیدی می‌شود که بعداً کیرکگور بر امر خارق اجماع یا خلاف‌آمد (the paradoxical) به‌مثابه هسته اصلی ایمان در مسیحیت خواهد نهاد.

پی‌نوشت

* این سده، ترجمه آزادی است از تفسیر آنتونی استورم راجع به رساله مفهوم آبرونی سورن کیرکگور. مقاله استورم و دیگر نوشته‌های او در فضای مجازی اینترنت در دسترس است:

'D. Anthony Storm's Commentary on Kierkegaard'

بنگرید به:

sorenkierkegaard.org/concept-of-irony.html

** خواننده به احتمال قوی، ترجیح می‌دهد همان‌جا که *irony* را نمی‌توان به فارسی برگرداند، کیرکگور را یکی از یادداشت‌های روزانه‌اش توصیف غربی از آبرونی و نسبت آن با شوخ‌طبعی به‌دست داده است: «آبرونی درد شدید زایمان ذهن عینی است (مبتنی بر رابطه نادرستی که من (I) میان هستی و ایده هستی کشف می‌کند). شوخ‌طبعی درد شدید زایمان ذهن غلط است (مبتنی بر رابطه نادرستی که من میان من و ایده من کشف می‌کند).»